

زمینه‌ها و موانع تعامل جمهوری اسلامی ایران با همسایگان در حوزه قفقاز جنوبی

محمد رضا مجیدی*
حسین زحمتکش**

چکیده

به جرأت می‌توان فروپاشی شوروی را به عنوان رفع یکی از تهدیدات تاریخی امنیتی ایران قلمداد کرد. با این وجود، تحول ژئوپلیتیک مزبور موجب پاره‌ای تهدیدات امنیتی نیز برای ایران بوده است که در نوشتار حاضر به تعدادی از آنها در حوزه قفقاز جنوبی اشاره خواهیم داشت. تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در منطقه قفقاز جنوبی با توجه به جایگاه ژئوپلیتیک ایران و سابقه طولانی حضور سیاسی - فرهنگی ایران در منطقه قفقاز، پیوندهای تاریخی ایران با کشورهای این منطقه و وجود فرصت‌ها و تهدیداتی که در این حوزه جغرافیایی از ناحیه کشورهای منطقه و بازیگران رقیب پیرامونی و قدرت‌های مداخله‌گر فرامنطقه‌ای متوجه ایران می‌گردد از ضرورت و اهمیت برخوردار است.

واژگان کلیدی

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، قفقاز جنوبی، ارمنستان، آذربایجان.

مقدمه

اصولاً دولت‌ها در پیشبرد سیاست خارجی خود هرچه قدرتمند باشند، فعال‌تر می‌باشند و اعمال و

*. دانشیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. mr.majidi@unesco.org
**. استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. honzh64@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۲۶

تصمیماتشان در چارچوب بسترهای سیاسی اقتصادی فرهنگی محدود می‌گردد. در واقع این بسترهای سیاسی، تاریخی، فرهنگی به عنوان ساختارهای ماتقدم تأثیر خود را بر انتخاب‌ها و کنش‌های سیاست خارجی هر دولت در محیط بین‌الملل می‌نهند و حدود و دامنه انتخاب هر دولت را تعیین می‌کنند. این ساختارها به مثابه واقعیت‌های عینی و نهادی، چارچوب رفتارهای سیاسی دولت‌ها را ترسیم و در عین حال که فرصت‌هایی برای تحقق اهداف آنها فراهم می‌کنند محدودیت‌ها و قید و بندهایی نیز بر آن اعمال می‌کنند. گزینش‌های سیاست خارجی هر کشور درون مؤلفه‌هایی که توسط این ساختارها تعیین می‌شود صورت می‌گیرد. ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی هر کشور، روابط تاریخی آنها با کشورهای دیگر، اهداف و منافع خاص هر کشور و ساختارهای حاکم بر محیط بین‌الملل به مثابه راهنما و نقشه راهی برای سیاست خارجی هر دولت عمل می‌کند. (پیترز، ۱۳۸۶: ۵۸ - ۵۳)

دولت‌ها دارای مجموعه‌ای از ترجیحات و علائق هستند که از آن به منافع ملی تعبیر می‌شود که با لحاظ مرزها و محدودیت‌های نهادی از طریق محاسبات استراتژیک درصد بیشینه نمودن آن هستند. (متوسلی و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۲۱) روابط خارجی ایران با دو کشور همسایه در منطقه قفقاز جنوبی، یعنی آذربایجان و ارمنستان نیز در متن درهم تافته‌ای از علائق، پیوندها و تعارضات فرهنگی و زبانی با این کشورها و با در نظر داشت ساختارهای تاریخی، سیاسی، ژئوپلتیک این کشورها قابل درک است. بنابراین، سیاست خارجی ایران در این منطقه با توجه به وجود پیوندهای تاریخی - فرهنگی ایران با کشورهای حوزه جنوبی قفقاز متأثر از مؤلفه‌های گوناگون فرهنگی، هنجاری، اقتصادی، سیاسی و ژئوپلتیک است که البته الزاماً با یکدیگر همپوشانی نداشته و حتی در بسیاری از موارد در تعارض با یکدیگر به سر می‌برند. پژوهش حاضر نیز در راستای بسط و تحلیل مهم‌ترین عناصر مذکور و نسبت‌سنجی آنها با یکدیگر سازمان یافته است. در این مسیر موضوعات و عواملی که در روابط جمهوری اسلامی ایران با این دو جمهوری منشأ اثرند به عنوان عناصر کلیدی مورد بحث قرار می‌گیرند.

بحران قره‌باغ

سنخ‌شناسی روابط موجود میان دولت‌های جهان با کشورهای قفقاز نشان دهنده این امر است که این روابط بیشتر بر ایستاری سلبی مبتنا داشته و بایست در امتداد ماهیت رابطه با یک دولت خاص و یا موضع‌گیری نسبت به یک مناقشه خاص خصلت‌یابی گردند. بنابراین، یافتن این نقاط کانونی که سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی حول آن سازمان می‌یابند، در هر پژوهش جدی در حوزه قفقاز باید در دستور کار قرار گیرد. به طور مشخص در رابطه با بحث حاضر، روابط ارمنستان و آذربایجان با کشورهای دیگر تابعی از نوع رابطه آن کشور با دولت متخاصم و موضع‌گیری آن در برابر بحران

قره‌باغ است. به این اعتبار، مناقشه قره‌باغ آن نقطه کانونی است که روابط دیگر کشورها منجمله ایران با دو کشور ارمنستان و آذربایجان در امتداد آن باید مورد تحلیل قرار گیرد. در واقع، در طول این دوره بیست ساله، روابط ایران با ارمنستان و آذربایجان به تابعی از مناسبات آن با کشور رقیب و موضع‌گیری در ارتباط با بحران قره‌باغ تبدیل شده و منتزع از این موضوع قابل درک و ارزیابی نیست.

مسئله‌ای یکی از ریشه‌های بحران قره‌باغ را باید در سیاست‌های دوران اتحاد شوروی جست. سیاست شوروی در این راستا بود که با دامن زدن به اختلافات میان اقوام و ملت‌ها، انرژی اعتراضی نهفته در جامعه را از دولت مرکزی و حزب حاکم به سمت اختلافات قومی هدایت نموده و خود نیز بعداً با اوج‌گیری تنش به عنوان حکم وارد دعوا گردد. در این میان با توجه به پیوند یافتن مسئله قره‌باغ با احساسات ملی هر دو کشور به نظر نمی‌آید که هیچ یک از آنها حاضر به کوتاه آمدن و گذشت از آن باشند؛ زیرا عقب‌نشینی هر یک از طرفین از ادعاهای خود و به رسمیت شناختن حقوق کشور مقابل در رابطه با قره‌باغ، موجی از التهاب و تنش را در آن کشور ایجاد خواهد نمود و نظام سیاسی را دستخوش بحران گسترده‌ای خواهد کرد. بنابراین هیچ از مقامات عالی این دو کشور با توجه به تبعات احتمالی، حاضر به پذیرش این امر و هزینه‌های آن نخواهند بود. در واقع، حیات سیاسی این دو کشور در طول دو دهه اخیر که از عمرشان می‌گذرد به این بحران و فرآیندهای آن گره خورده است و هر نوع عدول و عقب‌نشینی بنیادین از مواضع، آثار و پیامدهای سنگینی برای هر دولت و کابینه‌ای که در این کشورها بر سر کار باشد به همراه خواهد داشت.

در ارتباط با قدرتهای فرامنطقه‌ای نیز باید خاطر نشان ساخت که با توجه به سطح بالای تنش و رقابت میان قدرتهای بزرگ در این منطقه هر نزاع منطقه‌ای مانند بحران قره‌باغ به سرعت به عرصه‌ای برای رقابت قدرتهای جهانی و صف‌بندی آنها علیه یکدیگر تبدیل می‌شود. در واقع، بحران قره‌باغ از زمره موارد خاصی است که در آن ملاحظات استراتژیک درازمدت کشورهای غربی با منافع عاجل سیاسی - امنیتی آنها در تعارض قرار می‌گیرد. آمریکا از یک سو در پی دستیابی به اهداف خود نظیر تسلط بر منابع فسیلی منطقه برای کاهش اهمیت منابع نفت خلیج فارس، محاصره ایران و تحت فشار قراردادن روسیه می‌باشد که در این مسیر روی کارت آذربایجان حساب می‌کند و از سوی دیگر، غرب در مجموع دارای این احساس است که از علقه‌های فرهنگی - مذهبی با ارامنه برخوردار است و در جنگ تمدن‌های احتمالی در آینده، این کشور متحد بالقوه غرب در برابر جوامع همسایه مسلمان خواهد بود.

در این شرایط برخلاف نزاع اعراب و اسرائیل، در مناقشه قره‌باغ نمی‌توان به راحتی طرف ذی حق را تشخیص داد و متجاوز را تعیین کرد. چراکه هر دو سوی مناقشه، ادعاهای خود را بر یک سلسله ادله تاریخی مستند می‌کند که در نگاه اول معقول و توجیه‌پذیر جلوه می‌نماید. در واقع،

برخلاف مورد فلسطین و اسرائیل، در مناقشه آذربایجان و ارمنستان نمی‌توان به وضوح طرف ظالم و مظلوم را شناسایی کرد. با توجه به این نکات و ملاحظات، درستی دیپلماسی جمهوری اسلامی در مواجهه با بحران قره‌باغ بیشتر آشکار می‌گردد.

جمهوری اسلامی در طول بحران با اتخاذ سیاست بی‌طرفی و تمسک به مساعی جملیه تلاش‌های خود را بر پذیرش آتش بس از سوی طرفین و ایجاد صلح پایدار در منطقه معطوف کرده بود و در این مسیر از تمامی اهرم‌های سیاسی و ظرفیت‌های دیپلماتیک خود برای تنش‌زدایی از روابط دو همسایه شمالی استفاده کرد. از این‌رو با تلاش‌های میانجی‌گرانه ایران، اولین دور مذاکرات نمایندگان دو دولت در اسفند ۷۰ در تهران برگزار گردید. بالاخره در اردیبهشت ۷۱ در تهران توافق آتش بس بین رئیس‌جمهور ارمنستان و کفیل ریاست جمهوری آذربایجان امضا شد (افشردی، ۱۳۸۱: ۳۵۲) که البته با دخالت روسیه این آتش‌بس پایدار نماند.

جمهوری اسلامی همچون بر اساس اصول حسن همجواری و موازین بشردوستانه در اوج جنگ قره‌باغ امکانات قابل ملاحظه‌ای برای آوارگان آذری به منظور اسکان در اردوگاه جنگ‌زدگان فراهم آورد. (امیری، ۱۳۸۵: ۲۶۶) به غیر از ملاحظات اخلاقی و بشردوستانه، ادامه بحران در قره‌باغ می‌تواند موجب برخی چالش‌های امنیتی برای ایران باشد؛ زیرا هرچند با توجه به تراز بالای امنیتی و اقتدار اطلاعاتی نظام جمهوری اسلامی ایران، امکان سرایت بحران به ایران منتفی است، اما این ناآرامی‌ها در نهایت موجب تنش در منطقه و زمینه‌ساز حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای و افزایش ریسک سرمایه‌گذاری در منطقه خواهد شد که قدر مسلم با منافع جمهوری اسلامی در تعارض است. با توجه به وجود متغیرهای متعدد ذی‌مدخل در این بحران و پیچیدگی اوضاع منطقه به سختی می‌توان تشخیص داد که سیر تحولات این بحران به کدام سو در راستای منافع ملی جمهوری اسلامی ایران است؛ چراکه از یک سو موفقیت هرگونه حرکت تجزیه‌طلبانه در منطقه می‌تواند سبب افزایش اعتماد به نفس گروه‌های گریز از مرکز و تجزیه‌طلب در منطقه شود و از جانب دیگر به نحوه پارادوکسیکالی موفقیت کامل دولت آذربایجان در استرداد اراضی ناگورنوقره‌باغ نیز می‌تواند سبب احیا و تشدید دعاوی این دولت در پیگیری و تبلیغ طرح موهوم آذربایجان بزرگ گردد که مسلماً در تعارض با منافع ملی ایران است. این امر نیز بیش از پیش مؤید سیاست رسمی جمهوری اسلامی در اتخاذ بی‌طرفی نسبت به بحران به عنوان یک گزینه استراتژیک است.

ناگفته نماند که ایران در طول تمامی این سال‌ها به علت روابط حسنه با ارمنستان و روسیه در معرض اتهام حمایت از ارامنه در جنگ قرار داشته است. تا آنجا که حتی ابوالفضل ایلچی بیگ شکست‌های پیاپی آذربایجان در قفقاز را صراحتاً به حمایت ایران از ارمنستان نسبت داد؛ (مجتهدزاده

و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۳۵) اتهامی که به شدت از سوی ایران تکذیب شده است.

روابط حسنه و همکاری‌های ایران با این کشورها سبب شد که در یک مقطع زمانی در محافل آکادمیک و دیپلماتیک از محور ایران - ارمنستان - یونان - روسیه در برابر محور ترکیه - آذربایجان - اسرائیل - گرجستان سخن به میان بیاید که البته در سطوحی به ویژه در سطح تعارضات دوجانبه قابل توجه است و گرنه این چارچوب‌ها از استحکام راهبردی لازم بهره‌مند نیست؛ هرچند وجود پاره‌ای نقاط اشتراک در زمینه مخالفت با مداخلات قدرت‌های فرامنطقه‌ای به خصوص ساختارهای یوروآتلانتیکی نظیر ناتو و اتحادیه اروپا در منطقه موجبات هم‌گرایی و هم‌آفایی نسبی سیاست‌های ایران با روسیه و به درجه‌ای کمتر با ارمنستان را فراهم آورده است.

زمینه‌های فرهنگی - ایدئولوژیک

ارتباط بین مردم دو سوی ارس پیش از انقلاب بلشویکی بسیار گسترده بود. یکی از عمده‌ترین عرصه‌های روابط ایران در دوره قاجار با آذربایجان، کارگران ایرانی بودند که در تأسیسات نفت باکو و حومه مشغول به کار بودند. این کارگران ایرانی در سال‌های بعد نقش مؤثری در انتقال آموزه‌های حزب سوسیال دموکرات روسیه به ایران در جریان مشروطیت ایفا کردند. با انقلاب ۱۹۱۷ و در نهایت، تثبیت قدرت کمونیست‌ها در قفقاز، روابط بین مردم آذربایجان شوروی و استان‌های آذری‌نشین ایران بسیار محدود گشت. البته با توجه به پیش‌زمینه‌های تاریخی و پیوندهای زبانی و قومی تنها شهری که دولت ایران در طول تمامی سال‌های دوران شوروی کنسولگری خود را در آن دایر نگه داشت باکو بود. (امیری، ۱۳۸۵: ۲۴۶) در این دوره البته مسکو از نوعی سیاست ارتباطات هدایت شده و تحت کنترل در راستای منافع سیاست خارجی اتحاد شوروی میان مردم دوسوی ارس حمایت می‌کرد که نقطه اوج آن را در وقایع پس از شهریور ۲۰ و جریان فرقه دموکرات شاهد هستیم.

در واقع، ریشه بسیاری از اختلافات ایران با جمهوری آذربایجان را بایست در سیاست‌های وقت اتحاد شوروی و به طور مشخص حزب کمونیست آذربایجان شوروی و تبلیغات تحریک‌آمیز آن راجع به ملل تحت ستم و اقلیت‌های زبانی و قومی جست. با این وجود، بررسی سوابق تاریخی نشان می‌دهد که اختلافات ایران با دولتمردان ناسیونالیست آذربایجان به پیش از تشکیل اتحاد شوروی بازمی‌گردد. در واقع، تقریباً همان عواملی که پس از استقلال جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۹۱ زمینه اختلاف میان ایران و این جمهوری را فراهم آورد در هنگام تشکیل دولت مستقل آذربایجان توسط مساواتی‌ها در ۱۹۱۸ نیز به چشم می‌خورد. در آن دوره نیز ایران نسبت به نامیدن مناطق مسلمان نشین جنوب قفقاز به نام آذربایجان به دلیل مشابهت با ایالت شمال غربی ایران اعتراض

داشت. در عین حال، دولت ایران مدعی بود که عوامل حکومت مساواتی در برخی ناآرامی‌ها در تبریز و مشخصاً جریان «خیابانی» دخیل هستند. در مقابل، دولت آذربایجان از ادعاهای ارضی ایران نسبت به مناطق وسیعی از آذربایجان و نخجوان و ارسال عرض حالی در این رابطه توسط دولت و ثوق‌الدوله به کنفرانس صلح ورسای خشمگین بود. (همان: ۲۴۵)

با توجه به اینکه جریان‌های اصلی موجود در آن مقطع در جمهوری آذربایجان مرکب از پان ترکیست‌های مساواتی و کمونیست‌هایی بود که هر دو مخالف سرسخت الحاق این سرزمین‌ها به ایران بودند و قدرت‌های منطقه مانند ترکیه و روسیه نیز با توجه به دعوی که بر این مناطق داشتند به شدت در مقابل این خواست ایران مقاومت می‌کردند طرح این خواسته ظاهراً از هیچ نوع پشتوانه عینی برخوردار نبود. ضمن اینکه بریتانیا فاقد آن قدرت و نفوذ در منطقه بود که بتواند این سرزمین‌ها را به ایران مسترد دارد. بنابراین، طرح این ادعا در آن مقطع از سوی دولت وقت ایران را باید کمپینی بین‌المللی دارای مصرف داخلی برای حکومتی که به شدت از بحران مشروعیت به دلیل انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ رنج می‌برد، قلمداد کرد.

این واقعیت‌های تاریخی نشان می‌دهد که از آغاز، سایه تردید و دیوار بی‌اعتمادی میان ایران و دولت مستقل آذربایجان وجود داشته است.

با این وجود در آستانه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در محافل فرهنگی - سیاسی با توجه به زمینه‌های تاریخی پیوند میان ایران و جمهوری‌های مسلمان‌نشین آسیای مرکزی و قفقاز خوشبینی‌های زیادی در رابطه با وجود زمینه‌های هم‌گرایی و حتی وحدت با پاره‌ای از این جمهوری‌ها که از اشتراکات مذهبی، زبانی، فرهنگی بیشتری با ایران برخوردار بودند، وجود داشت. مع‌الوصف این انتظارات در عمل تحقق نیافت. در واقع، محافل فرهنگی در ایران به خصوص آنهایی که از موضع ناسیونالیستی به پیوندهای ایران با این جمهوری‌ها توجه داشتند از این واقعیت غفلت ورزیده بودند که انقطاع فرهنگی، سیاسی، زبانی به مدت بیش از ۱۷۰ سال به خصوص حکومت توتالیتر ۷۰ ساله کمونیست‌ها، بسیاری از این اشتراکات را کمرنگ کرده و آن ذهنیتی که درباره فرهنگ، باورها و گرایش‌های مردم این جمهوری‌ها نزد نخبگان ایران وجود داشته با واقعیت چندان هم‌خوانی نداشت.

تبلیغات ضد مذهبی در دوران شوروی، سیاست روسی‌سازی، تغییر رسم‌الخط از عربی به سرلیک در مناطق مسلمان‌نشین، حضور سیاسی معنوی عثمانی و بعدها ترکیه در منطقه و تشکیل دولت مساواتی‌ها پس از جنگ جهانی اول با حمایت مستقیم عثمانی بر پایه هویت آذری - ترکی و تقویت گرایش‌های پان‌تورانیستی میان آذری‌ها و غائله آذربایجان در دهه ۴۰ میلادی و نقش مستقیم حزب کمونیست آذربایجان و شخص میرجعفر باقراف در آن، موجبات فاصله‌گیری مردمان جمهوری آذربایجان از هویت

ایرانی را فراهم کرد. همچنین در طول تمامی قرن بیستم، اختلاف با آرامنه سبب تقویت گرایش‌های ناسیونالیستی از نوع پان‌ترکیستی در میان مردم و حکمرانان آذربایجان گردید.

در روند خصلت‌یابی هویت سیاسی آذری‌ها در متن تعارضات معاصر، عنصر آذری - ترکی به جزء اصلی هویت ملی آذربایجان تبدیل گردید و عنصر ایرانی به طور کامل به محاق رفت. در تحقق این امر البته به رسمیت شناخته شدن زبان آذری در این منطقه از سوی مسکو نیز سهم بسزایی ایفا کرد. البته در این میان، برخی شواهد وجود داشت که زمینه‌ساز ایجاد نگرش‌های خوشبینانه در میان نخبگان سیاسی فرهنگی ایران گردید. از جمله اینکه در دوران حیات اتحاد شوروی تمایل زیادی در میان مردم آذربایجان به ایران به چشم می‌خورد. مخاطبان قابل ملاحظه برنامه‌های برون‌مرزی صدای جمهوری اسلامی که علی‌رغم اخلاص‌های مخابراتی (پارازیت‌های رادیویی) در آذربایجان شوروی به هر حال قابل دسترس بود، برخورد گرم مردم آذربایجان با هیئت‌های مختلف اعزامی از ایران اعم از ورزشی، سیاسی یا فرهنگی به خصوص استقبال تاریخی از آقای هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور وقت جمهوری اسلامی ایران چند سال قبل از استقلال از شوروی، این گمان را در میان اصحاب قلم و سیاست در ایران ایجاد کرده بود که با برافتادن تور اختناق پلیسی نظام شوروی و استقلال این جمهوری‌ها، زمینه برای بازگشت آذربایجان به هویت اصیل و احیای پیشینه ایرانی - اسلامی‌اش بسیار مساعد خواهد شد. اما بنا به دلایلی که ذکرش رفت این امر به آن شکل مورد انتظار محقق نگردید.

با توجه به این واقعیت به نظر می‌آید که سیگنال‌های دریافتی در دوران شوروی از سوی مردم آذربایجان را باید بدین گونه تفسیر کرد که در جوامع خفقان‌زده و توتالیتر، نسبت به هر صدای مخالف و هر تفکری که از هر زاویه‌ای متفاوت از اندیشه غالب و ایدئولوژی حاکم باشد استقبال می‌شود. به همین علت در دوران حاکمیت کمونیسم در جمهوری‌های مسلمان‌نشین، شاهد حضور طیف نسبتاً وسیعی از تفکرات و نحله‌های گوناگون فکری اعم از اسلام سلفی سعودی و اسلام شیعی ملهم از انقلاب اسلامی، پان‌تورانیسم ترویج شده از سوی دولت ترکیه، لیبرال دموکراسی حمایت شده از جانب غرب و گرایشات فرقه صوفیه به طور هم‌زمان هستیم.

در واقع، مردم در این قبیل جوامع تک‌صدایی مشتری هر نوع ندای مخالفی ولو از مواضع و جایگاه‌ها مختلف هستند. به این اعتبار، آن دسته از نشانه‌ها و علائمی که از آنها در دوره قبل از استقلال جمهوری آذربایجان در محافل مختلف رسمی و غیر رسمی در ایران به اقبال به بازگشت به دوران قبل از اشغال روس‌ها و احیای فرهنگ ایرانی تعبیر می‌گشت در پرتو ملاحظات اخیر باید مورد رمزگشایی مجدد قرار گیرند و بیشتر در چارچوب ایستاری سلبی و واکنشی مقاومت‌جویانه در برابر

هژمونی فرهنگ مسلط تحمیلی از سوی حزب حاکم و به مثابه مخالف‌خوانی در برابر آن مورد تحلیل قرار گیرد و نه کنشی اثباتی در راستای تأیید یک حوزه فرهنگی و نظام هنجارین خاص. البته در این میان نباید از خصلت ویژه نخبگان سیاسی آذربایجان در سمت و سو بخشی به گرایش‌های سیاسی در این جامعه پس از استقلال غفلت ورزید.

در فرهنگ رسمی جمهوری آذربایجان تبلیغات ضد ایرانی در سطح گسترده‌ای رواج دارد و از همان آغاز در مدارس، ایران به عنوان دشمن تاریخی ملت و دولت آذربایجان به دانش آموزان معرفی می‌شود. (امیراحمدیان، ۱۳۸۴: ۲۱۸) در این راستا، ایدئولوگ‌های جمهوری آذربایجان نیز شروع به وارونه جلوه دادن بسیاری از مسلمات تاریخی و دخل و تصرف در آنها در راستای ایجاد پشتوانه تاریخی برای مفروضات پان‌ترکیست‌ها نموده‌اند؛ تا آنجا که عهدنامه‌های ترکمنچای و گلستان نه به عنوان قراردادهای تحمیلی از سوی روسیه تزاری به دولت قاجار که موجبات تجزیه خاک ایران را فراهم نمود بلکه به نحو ناشیانه‌ای به عنوان توافق دو دولت استعماری ایران و روسیه برای تجزیه کشور آذربایجان به آذربایجان شمالی و جنوبی مورد خوانش و بازنمایی قرار می‌گیرد و از حقایق نظیر اینکه ایران در پی چندین سال نبردهای سخت مجبور به ترک مواضع و امضای این قراردادها گردید غفلت می‌ورزند. طرفه آنکه بخش معتنا بهی از اراضی که ایران براساس این دو قرارداد از ادعای خود نسبت به آنها دست کشید، مناطق گرجی و ارمنی‌نشین بوده که ادعای حکومت آذربایجان در زمینه تقسیم سرزمین آذربایجان توسط دو دولت تزاری و قاجار را زیر سؤال می‌برد. از سوی دیگر حقایق مسلم تاریخی گواه آن است که در آن دوره، دست کم هیچ تمایلی در میان عشایر و خانات آذری مانند خانات قره‌باغ، باکو، گنجه برای اینکه تحت‌الحمایه روسیه قرار گیرند وجود نداشته و تا سالیان سال پس از امضای این معاهدات، قیام‌ها و طغیان‌های متعددی از سوی مردم مسلمان این منطقه علیه سلطه روس‌ها گزارش شده است. (واحدی، ۱۳۸۲: ۲۳۴)

در واقع، مردم اران (آذربایجان) برخلاف برخی خان‌نشین‌های ارمنی و گرجی گرایشی به تحت قیمومیت روس‌ها در آمدن نداشته و خود در تحریض دولت ایران برای ورود به جهاد با روس‌ها پس از ترک مواضع اولیه نقش اساسی داشتند. یقیناً این مورد برای آشنایان با تاریخ دوره قاجار و روابط ایران و روس از نمونه‌های آشکار تحریف تاریخ در راستای منافع خاص سیاسی است. در ادامه این سیاست گسترش طلبانه که در پوشش شعار آذربایجان واحد دنبال می‌شود، نقشه‌هایی از سوی «حزب یثنی آذربایجان» حزب حاکم به چاپ رسید که بر اساس آنها استان‌های آذربایجان غربی، اردبیل، و حتی همدان و زنجان جزء قلمرو آذربایجان واحد به حساب آمده‌اند. (امیراحمدیان، ۱۳۸۴: ۲۲۲)

البته از زاویه‌ای دیگر می‌توان این بازنمایی‌های واژگونه را به مثابه بخشی از کارزار ایدئولوژیک

جمعی از نخبگان سیاسی یک جامعه در مرحله دولت - ملت‌سازی و امری دارای سابقه در جوامع نظیر توجیه کرد. به عبارت دیگر، ارائه این‌گونه برداشت‌ها از حوادث تاریخی را بایست در چارچوب یک ایدئولوژی دولت - ملت‌ساز برای جامعه‌ای در مسیر انتقالی مورد ارزیابی قرارداد و نه الزاماً گزاره‌های اخباری کاذب. ولی در هر صورت، فارغ از چیستی ماهیت این دسته از دعاوی، این قبیل مطالبات واجد بار امنیتی برای جمهوری اسلامی می‌باشد و تمهیداتی مناسب در عرصه دیپلماتیک و رسانه‌ای می‌طلبد. در این سال‌ها از سوی برخی گروه‌ها در جمهوری آذربایجان تلاش‌هایی برای تحریک احساسات قومی در استان‌های آذری‌نشین ایران صورت گرفته است. همچنین با حمایت برخی از محافظان در جمهوری آذربایجان برنامه‌های رادیویی و ماهواره‌ای برای مخاطبان آذری در ایران تهیه و رله می‌گردد. این برنامه‌ها بیشتر حول دامن زدن به نفرت قومی میان شهروندان ایران با استفاده از ابزارهای سخیفی چون سیاسی کردن مسابقات تیم‌های فوتبال و تبدیل آن به عرصه جنگ ترک و فارس تمرکز یافته است. سطح نازل کیفی و محتوایی این برنامه‌ها نشان دهنده آن است که این رسانه‌ها در جلب مخاطبان در ایران موفق نبوده‌اند.

برخلاف فرهنگ ایرانی و زبان فارسی، عنصر مذهب در گفتمان رسمی جمهوری آذربایجان از جایگاه بالنسبه تثبیت شده‌ای برخوردار است. در واقع، در جمهوری آذربایجان در رابطه با مذهب شاهد برخوردی دوگانه و گزینشی هستیم. به این ترتیب که در عین حال که در قانون اساسی و قوانین موضوعه، سکولاریسم به عنوان یکی از اصول بنیادین به رسمیت شناخته شده و با احزاب و تشکیلات مذهبی به شدت برخورد می‌شود اما در مواجهه با ارمنستان مسیحی با توجه به اختلاف مذهبی دو کشور و آگاهی از ظرفیت عظیم بسیج‌گری باورهای مذهبی، حکام آذربایجان به اسلام و تشیع برای دستیابی به پایگاه اجتماعی و تقویت موضع خود در داخل و در مصاف با ارمنستان، متشبث می‌شوند. (خلیجی و مجیدی، ۱۳۸۸: ۳۶ - ۴۳)

رهبران آذربایجان از مناسک و رویه‌های مذهبی مانند انجام مراسم تحلیف با قرآن و شرکت در اعیاد اسلامی و مراسم حج به عنوان وسیله‌ای در جهت تقویت موقعیت خود استفاده می‌کنند. (سلیمانف، ۱۳۸۸: ۴۸) از نظر سیاسی نیز دولت آذربایجان اگر چه فعالیت گروه‌های اسلام‌گرا بالاخص جریان‌های سلفی را تهدیدی برای نظام سیاسی خود تلقی می‌کند، اما در عین حال بی‌میل نیست که رادیکالیسم نهفته در این جریان‌ها را به سمت جهاد با دشمن ارمنی کانالیزه نماید تا این انرژی‌ها به جای اینکه صرف به چالش کشیدن حکومت مرکزی گردد در راه مقابله با دشمن مشترک خارجی به کار گرفته شود. با این وجود، در سال‌های اخیر دولت آذربایجان نسبت به تجمعات سیاسی مذهبی شیعیان تضيیقاتی روا داشته و محدودیت‌هایی برقرار کرده است. همچنین

دولت آذربایجان در طول تمامی این سال‌ها ایران را به حمایت از گروه‌های اسلامی برانداز در این کشور متهم کرده است؛ ادعایی که کرراً از سوی ایران تکذیب شده است.

از نظر جمهوری اسلامی از آنجا که بیشتر جنبش‌های سیاسی اسلامی عمده در منطقه قفقاز جنوبی دارای گرایش‌های سلفی و افراطی می‌باشند این گروه‌ها نمی‌توانند در پیشبرد اهداف سیاست خارجی ایران نقشی مثبت ایفا کنند. (مرادی، ۱۳۸۵: ۶۱ و ۶۲)

به هر حال، آن‌چنان که از قرائن بر می‌آید، تجانس زبانی - فرهنگی مردمان شمال غرب ایران با مردم آذربایجان الزاماً حامل فرصت و در راستای منافع ملی جمهوری اسلامی ایران نبوده بلکه می‌تواند دارای تبعات منفی برای امنیت ملی ایران از طریق تقویت ایده آذربایجان بزرگ و گرایش الحاق‌گرایانه شوونیست‌های این جمهوری باشد. (مجتهد زاده و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۲۶)

مسئله‌ای وقتی وضعیت در جمهوری آذربایجان که دیرزمانی در گذشته جزو قلمرو سرزمینی و فرهنگی ایران محسوب می‌گشت بدین منوال است در جمهوری‌هایی نظیر ارمنستان و یا گرجستان که از پیوند فرهنگی مذهبی با ایران برخوردار نیستند این امر به طریق اولی صادق است. این مسئله به خصوص در مورد سرزمین گرجستان صادق است؛ زیرا براساس اسناد تاریخی موجود حتی در دوره‌های اقتدار حکام ایران، این منطقه نه جزو قلمرو اصلی حکومت‌های ایران، بلکه دست بالا جزو مناطق خراج‌گذار ایران محسوب می‌گشت. سوابق تاریخی راجع به ارمنستان نیز نشانگر این امر است که این منطقه در طول همه ادوار بنابه دلایل فرهنگی - ژئوپلتیک همواره دارای گرایش گریز از مرکز نسبت به حکومت مرکزی در ایران بوده است. نمونه بارز آن را می‌توان در تحت‌الحمايه روم قرار گرفتن ارمنستان در طول جنگ‌های ایران و روم در دوره ساسانیان سراغ گرفت. گرایش جداسازی ارامنه با پذیرش آیین مسیحیت و قرار گرفتن آن در حوزه فرهنگی - تمدنی اروپای مسیحی تشدید شد.

در مذاهبی مانند یهودیت و ارامنه که در آنها میان عنصر قومی و مذهبی هم‌پوشانی وجود دارد به واسطه پیوند خوردن ناسیونالیسم و مذهب، مقوله تبشیر و ترویج متفی است. در این شرایط با تبدیل باورهای مذهبی به مهم‌ترین عنصر مقوم ملیت، یک تعصب شدید ناسیونالیستی به همراه سطح بالایی از غیریت‌سازی در این فرهنگ‌ها به چشم می‌خورد. محور تعارض برای ارامنه بیش از آنکه مذهبی باشد، قومی بوده و بر تعارض ارمنی - ترک به طور تاریخی و در یک قرن اخیر ارمنی - آذری استوار است. در این میان تشابهات فرهنگی - زبانی میان آذری‌ها و ترک‌ها سبب شده این ذهنیت بیش از پیش در ارامنه تقویت گردد که مبارزه آنها با دشمنان در متن یک پیوستار تاریخی جریان دارد و دارای تداوم و عدم گسست است. از این‌رو، قطب‌نمای جهت‌گیری‌های کلی و سیاست‌های کلان خارجی آنها بیش از هر مؤلفه دیگری سلباً و ایجاباً بر محور مواضع اتخاذی کشورهای دیگر نسبت به خصم اصلی

آنها، یعنی آذربایجان و ترکیه که از نظر ارامنه موجودیت تاریخی آنها را تهدید می‌کند توجه دارد. اصولاً باید توجه داشت که ارمنستان در تاریخ، همواره سازکننده نوای مخالف بوده است. همان‌گونه که اشاره رفت در دوره ساسانیان که مذهب رسمی ایران زرتشتی بود پادشاه ارمنستان مذهب مسیحیت را پذیرفت و به این ترتیب کانون تنشی در منطقه شکل گرفت که از سوی امپراتوری رم حمایت و هدایت می‌شد. در واقع، بیش از هزار و پانصد سال حیات سیاسی فرهنگی ارامنه به عنوان اقلیتی در محاصره دولت‌ها و ملت‌های غیر ارمنی و حتی غیر مسیحی، این گروه قومی را به این نتیجه رهنمون ساخته که استمرار حیات خود را درون شکاف‌هایی که میان کشورهای منطقه وجود دارد و از طریق ورود در یکی از معادلات، دسته‌بندی‌ها و قطب‌بندی‌های موجود تضمین کنند.

در تاریخ، خانات و شاهزادگان ارمنی به تناوب متحد و خراج‌گذار پادشاهان ایران، رم، عثمانی، مغول و تزارها بوده‌اند. البته بررسی منحنی عمومی گرایشات سیاسی ارامنه در طول تاریخ، من حیث المجموع به نحو معناداری تمایل به روسیه را نشان می‌دهد. گروه‌های جمعیتی مانند ارامنه بنا به ماهیتشان خود را به صورت مستمر در محاصره ملت‌ها و کشورهای متخاصم می‌بیند که در صدد نابود کردن هویت ملی آنها می‌باشند و چشم به سرزمین آنها دارند. این قبیل گروه‌های جمعیتی از آنجا که خود را تنها و منفرد می‌یابند به مانند هر جماعت تک افتاده و منزوی دیگری از حس بدبینی و تردید شدیدی نسبت به دیگر مردمان برخوردارند. از این‌رو هیچ ملت و دولتی را دوست و متحد خود نمی‌دانند و در این اندیشه هستند که با استفاده از شکاف‌های موجود میان قدرت‌های منطقه، فضای تنفسی برای خود ایجاد کنند.

با توجه به این شرایط به هیچ روی نمی‌توان به ارمنستان به عنوان یک متحد قابل اعتماد و استراتژیک برای جمهوری اسلامی نگریست و در معادلات درازمدت امنیتی - ژئوپلیتیک روی حمایت و پشتیبانی آن حساب کرد. نزدیکی ارمنستان به ایران در طول ۲۰ ساله اخیر را نیز باید در چارچوب همان سیاست استفاده از شکاف‌ها که پیشتر اشاره رفت مورد ارزیابی قرار داد. گذشته از این، ارامنه علی‌رغم فقدان منابع انسانی و اقتصادی قابل ملاحظه دارای گرایشات گسترش طلبانه و الحاق‌گرایانه بوده و نسبت به بخش‌های زیادی از جمهوری آذربایجان، شرق ترکیه، گرجستان و حتی ایران دعاوی ارضی دارند. شواهد تاریخی نیز گواه این امر است که ارامنه هرگاه شرایط را مساعد یافته‌اند از تعرض به سرزمین‌های دیگر برای افزایش قلمرو خود ابایی نداشته‌اند. مانند سال‌های پایانی جنگ جهانی اول در مورد سرزمین‌های ترکیه و دهه ۹۰ در رابطه با منطقه قره‌باغ.

زمینه‌های تجاری - اقتصادی

یکی از عناصر مؤثر بر روابط خارجی کشورها که اولویت‌ها را در سیاست خارجی کشورها تعیین

می‌کند مؤلفه‌های تجاری - اقتصادی است. یافتن فرصت‌های تجاری مناسب و افزایش مبادلات از انگیزه‌های اصلی هر دولت برای برقراری روابط با دولت‌های دیگر است. قدر مسلم، این مؤلفه در روابط ایران با همسایگان حوزه قفقاز نیز تأثیرگذار است.

علی‌رغم رواج اظهاراتی از این دست که «در اختیار گرفتن بازارهای مصرف قفقاز از اهمیت استراتژیک برای ایران برخوردار است» و یا «زمینه‌های بکر و گسترده سرمایه‌گذاری در قفقاز وجود دارد»؛ باید گفت که این قبیل گفته‌ها و اظهارات، بیشتر حالت تبلیغی دارد و گر نه از نظر شرایط عینی جمعیتی حتی به طور بالقوه نیز امکان تبدیل این جمهوری‌ها به بازارهای هدف عمده، آن هم برای ایران وجود ندارد.

کارشناسانی که به صورت مستمر در پژوهش‌های خود مطالبی این‌چنین را مطرح می‌کنند از این نکته عفلت می‌کنند که به عنوان مثال در مورد ارمنستان به علت دسترسی آراسته به بازارهای مصرف در اروپا و آمریکا به تبع حضور میلیون‌ها ارمنی در خارج کشور و رفت و آمد مستمر آنها به ارمنستان و انتقال کالا از طریق سیستم معروف به «چمدانی»، بخش قابل ملاحظه‌ای از اجناس مورد نیاز مردم ارمنستان از طریق این قبیل کالاها تأمین می‌شود. از سوی دیگر به دلیل نفوذ تاریخی روسیه در ارمنستان و اشباع بازارهای منطقه از کالاهای ارزان قیمت چینی و همچنین رقابت سرسختانه کالاهای رقیب ترک در منطقه، بازار باقی مانده این کشور نیز توسط این گروه‌ها پر می‌شود.

در ارتباط با آنچه که فرصت‌های بکر سرمایه‌گذاری و وجود منابع سرشار نفت و گاز در جمهوری آذربایجان گفته شده نیز باید خاطر نشان ساخت که از آنجا که منطقه خاورمیانه و خلیج فارس کانون بیشترین تعارض و ضدیت نسبت به غرب و به خصوص آمریکا می‌باشد و آن گونه که از چشم‌اندازهای موجود بر می‌آید در آینده قابل پیش‌بینی نیز به همین منوال خواهد بود؛ در راهبردهای کلان استراتژیک ایالات متحده به حوزه جنوبی شوروی به عنوان یکی از حوزه‌های جایگزین انرژی برای نفت خاورمیانه توجه فراوان شده است. تجربیاتی مثل جنگ ایران و عراق و حوادث موسوم به جنگ نفتکش‌ها، اشغال کویت توسط عراق، تجاوز نظامی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، وجود جنبش‌های سیاسی مخالف غرب در منطقه و قیام‌های عظیم اجتماعی در بسیاری از کشورهای منطقه و امکان جدی تسری آن به کشورهای نفت‌خیز مانند عربستان، کویت، قطر و امارات، ضرورت تقویت حوزه‌های نفتی دیگر را از نظر غرب افزایش می‌دهد.

اروپا و آمریکا در رابطه با منابع نفتی قفقاز و آسیای میانه در این اندیشه‌اند که با تنوع بخشیدن به منابع تأمین انرژی خود از اهمیت نفت خلیج فارس و وابستگی غرب به منطقه مزبور کاسته و با کاهش اهمیت نفت خلیج فارس در معادلات بین‌المللی انرژی، امکان استفاده از حربه نفت از سوی

کشورهای حوزه خلیج فارس برای تحت فشار قراردادن کشورهای غربی و گرفتن امتیاز را سلب کنند. از این رو مطرح کردن مقوله نفت منطقه قفقاز جنوبی و آسیای میانه از سوی ایالات متحده را باید تا حدود زیادی در راستای کم اهمیت جلوه دادن منابع نفت خاورمیانه و بزرگنمایی حوزه‌ای نظیر قفقاز برای کاهش قدرت چانه‌زنی کشورهای خاورمیانه در عرصه بین‌المللی از طریق دامن زدن به تصور وجود عرضه کنندگان متعدد و جدید با شرایط مناسب‌تر، ارزیابی کرد.

حتی برخی بر این باورند که آمریکابه منظور محمل تراشی برای منطقی و مشروع جلوه دادن حضور گسترده خود در منطقه و جذاب جلوه دادن سرمایه‌گذاری در حوزه نفت و گاز قفقاز، آمارهای غیرواقعی و اغراق‌آمیز از میزان ذخایر موجود در این منطقه ارائه می‌دهد تا زمینه جلب توجه شرکت‌های چند ملیتی برای حضور در پروژه‌های نفتی در این منطقه را فراهم آورد. (نصوحیان، ۱۳۸۷: ۱۰) از این رو، هنوز آمار دقیقی از ذخایر نفتی جمهوری آذربایجان وجود ندارد و آمارهای ارائه شده از سوی مراکز مختلف مانند اداره اطلاعات انرژی آمریکا از رقم $\frac{3}{6}$ میلیارد بشکه تا ۲۷ میلیارد بشکه در نوسان است. (صیدی، ۱۳۸۸: ۷۸)

گذشته از میزان ذخایر، عمده‌ترین مانع تبدیل آذربایجان به یکی از مراکز عمده انرژی، محاط بودن آذربایجان در خشکی و دسترسی نداشتن به آب‌های آزاد است و از این رو، نیازمند به مسیر ترانزیت کشورهای همسایه است که طبعاً با توجه به روابط پرتنش این کشور با همسایگانش بیش از پیش انتقال سوخت از این کشور را از مسئله ترابری - اقتصادی به امری که نتایج خاص سیاسی - امنیتی بر آن مترتب است تبدیل می‌نماید و به جهت‌گیری‌ها و اولویت‌های استراتژیک سیاست خارجی آذربایجان سمت و سو می‌بخشد.

در حقیقت، محصور بودن آذربایجان و دیگر کشورهای نفت‌خیز جنوب شوروی سابق، یعنی ترکمنستان و قزاقستان در خشکی به مسئله‌ای بین‌المللی تبدیل شده و یافتن مسیری قابل اطمینان و امن و در عین حال کوتاه و مقرون به صرفه به دغدغه دولت‌های غربی و شرکت‌های معظم چند ملیتی نفتی تبدیل شده است. البته علاوه بر امنیت و بُعد مسافت، احتراز از کنترل ایران و روسیه بر مسیر ترانزیت انرژی به اروپا از اولویت‌های اصلی دولت‌های غربی به خصوص ایالات متحده است؛ (میرحیدر، ۱۳۸۰: ۱۸۴) چراکه کشورهای غربی به خوبی می‌دانند که عبور مسیر خط لوله انتقال انرژی از ایران و یا روسیه قدرت چانه‌زنی این کشورها در معادلات منطقه‌ای و جهانی را افزایش خواهد داد و موجب وابستگی کشورهای اروپایی در حوزه انرژی خواهد شد و اهرم فشاری را در اختیار این دو کشور که بنا به دلایل تاریخی و سیاسی مختلف هر مونی ساختارهای یورو آتلانتیکی را بر نمی‌تابند، قرار خواهد داد. اهداف آمریکا در تلاش لجوجانه خود برای ممانعت از انتقال خط لوله

نفت کشورهای منطقه از ایران را می‌توان در راستای اهداف ذیل مورد تحلیل قرار داد:

۱. ممانعت از افزایش قدرت استراتژیک ایران در منطقه با تسلط بر خطوط انتقال انرژی به اروپا و مقابله با تقویت جایگاه ایران در جامعه جهانی به عنوان یک طرف قابل اعتماد در مراودات و تجارت بین‌المللی؛

۲. ممانعت از افزایش درآمد دولت ایران از قیل دریافت حق ترانزیت.

به رغم سیاست‌های کارشکنانه و سابوتاژگونه آمریکا، بحران گرجستان در سال ۲۰۰۸ موجب شد تا اعتبار خط لوله باکو - تفلیس - جیحان به عنوان خط لوله‌ای امن و قابل اعتماد برای انتقال نفت آذربایجان با تردید جدی مواجه شود و بار دیگر جایگاه منحصربه‌فرد ایران برای انتقال نفت و گاز حوزه خزر به بازارهای جهانی اثبات رسد. (کوزه گر کالجی، ۱۳۸۸: ۱۲۷)

به هر حال، کشور آذربایجان به دلیل عقب ماندگی و فقدان زیرساخت‌های توسعه، بیش از هر چیز در پی جذب سرمایه‌گذاری‌های عظیم اقتصادی برای تزریق بر صنایع فرسوده نفتی خود است. انتظاری که مسلماً با توجه به اولویت‌های متفاوت سرمایه‌گذاری دولت ایران و وجود رقبای قدرتمند اعم از کشورهای بزرگ و شرکت‌های چند ملیتی، از سوی جمهوری اسلامی نمی‌تواند قابل برآوردن باشد. فارغ از این امر، سیاست‌های ایالات متحده در قفقاز جنوبی در راستای به انزوا کشاندن ایران و دور نگه داشتن این کشور از تمامی قراردادهای اقتصادی و ترتیبات امنیتی در منطقه و آنچه که از آن به استراتژی «همه چیز بدون ایران» تعبیر می‌شود نیز در این زمینه مزید بر علت می‌شود. (مرادی، ۱۳۸۵: ۶۲) حتی در شرایطی که ایران تمایل و امکان ورود به سرمایه‌گذاری در حوزه‌های نفتی جمهوری آذربایجان را داشته، این امر با مانع تراشی و اعمال نفوذ آمریکا مواجه گشته است که مهم‌ترین نمونه آن کنار گذاشتن ایران از کنسرسیوم بین‌المللی نفت آذربایجان و حذف سهم ۵ درصدی ایران از پروژه معروف به «قرارداد قرن» با فشار ایالات متحده بود.

در رابطه با ارمنستان نیز باید گفت این کشور از نظر منابع انرژی فسیلی کشوری فقیر و وابسته به خارج است. این جمهوری گاز را از سیبری و ترکمنستان و نفت و ذغال سنگ را نیز از کشورهای خارجی تأمین می‌نماید و نه تنها تولید نفت ندارد بلکه هیچ پالایشگاهی هم در این کشور وجود نداشته و کاملاً به واردات نفت و مشتقات نفتی وابسته است. به دلیل اینکه هیچ خط لوله نفتی در این کشور وجود ندارد، همه نفت و محصولات نفتی وارداتی از طریق راه آهن و کامیون به این کشور حمل می‌شود.

از آنجا که در ارمنستان منابع ثابت شده گاز طبیعی وجود ندارد، این کشور پیش از بروز بحران قره‌باغ، گاز مورد نیاز خود را از طریق خط لوله گاز منطقه‌ای شوروی که میان این کشور و آذربایجان کشیده شده بود تأمین می‌کرد، ولی با مسدود شدن این لوله توسط آذربایجان، این کشور همه گاز

مورد نیاز خود را از طریق شبکه خط لوله گرجستان - روسیه، که از شمال این کشور می‌گذرد تأمین می‌نماید. در واقع، با توجه به فقر شدید ارمنستان از نظر منابع انرژی فسیلی خروج از قلمرو سرزمینی روسیه از این نظر فاجعه‌ای برای ارمنستان محسوب می‌گشت. با توجه به این واقعیت‌ها به نظر می‌آید که گرایش ارمنستان به ایران را بایست تا حد زیادی در راستای تلاش دولت مزبور برای حل خلاً انرژی فسیلی که به شدت توسعه اقتصادی - اجتماعی و حتی تداوم گردش روزمره چرخ‌های اقتصادی این کشور را با تهدید مواجه کرده است، ارزیابی نمود.

در این میان متأسفانه به نظر می‌آید که برخی واژه‌ها با تبدیل به کلیشه، معنا و دلالت واقعی خود را از دست داده‌اند. از این‌روست که می‌بینیم آنچه که فرضاً در مورد شبه قاره هند و در رابطه با اهمیت بازارهای مصرف آن گفته می‌شود، بدون توجه به تفاوت جمعیتی و ساختاری شبه قاره هند در رابطه با کشورهای حوزه قفقاز نیز تکرار می‌شود. در صورتی که در خوشبینانه‌ترین حالت، کل جمعیت کشورهای حوزه قفقاز جنوبی به بیست میلیون نفر نیز نمی‌رسد. گذشته از اینکه حجم سرمایه در گردش در کل این جمهوری‌ها رقم ناچیزی را تشکیل می‌دهد. در مجموع حوزه قفقاز جنوبی از نظر بضاعت‌های بالفعل و بالقوه اقتصادی به هیچ روی با دیگر حوزه‌های منطقه‌ای مجاور ایران مانند شبه قاره هند (از نظر جمعیت، بازار عظیم مصرف، سطح فناوری و قدرت نظامی) و با حوزه خلیج فارس و آسیای غربی از نظر منابع فسیلی قابل قیاس نمی‌باشد. بنابراین به نظر نمی‌آید که این منطقه به صرف همجواری و تعلق آن در گذشته به ایران از این منزلت برخوردار باشد که در اولویت تجاری - اقتصادی جمهوری اسلامی قرار گیرد.

نتیجه

با فروپاشی شوروی سناریوهای متعددی راجع به جمهوری‌های استقلال‌یافته از آن به خصوص جمهوری‌های مسلمان‌نشین پیش‌بینی می‌شد که بیشتر این تصورات نادرست از آب در آمد. تصوراتی مانند اتحاد کشورهای ترک زبان آسیای مرکزی و تشکیل جمهوری بزرگ ترکستان یا ماوراء النهر، یا الحاق آذربایجان به ایران یا ترکیه هیچ‌کدام صورت تحقق نیافت و تقریباً آنچه که در نقشه سیاسی منطقه در عمل محقق گردید در چارچوب به رسمیت شناخته شدن همان مرزهای ترسیم شده میان جمهوری‌ها در دوره شوروی به عنوان مرزهای بین‌المللی قابل درک است. حتی در مواردی که بنا به دلایل تاریخی، الحاق سرزمینی محقق و قطعی به نظر می‌رسید مانند اتحاد مولداوی و رومانی این امر بنا به دلایل مختلف که مهم‌ترین‌شان تعارض با منافع روسیه بود امکان تحقق پیدا نکرد. با این وجود، کماکان در بیشتر تحلیل‌ها در رابطه با قفقاز جنوبی، آرمان‌ها و ایده‌ئال‌های

قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای به عنوان اصول سیاست خارجی این کشورها در این منطقه در نظر گرفته می‌شود. حال آنکه عنصر تعیین کننده و راهبر در سیاست‌های خارجی کشورها بر رفع مشکلات و معضلات فعلی دولت‌ها ابتدا دارد و نه بر پیشبرد و تحقق آرمان‌های دور دست؛ زیرا مقدرات و محذورات دولت‌ها اجازه تحقق این اهداف بلند پروازانه را به کشورها نمی‌دهد؛ چراکه با مانع کشورهای دیگر روبه‌رو می‌گردد.

با گذشت حدود دو دهه از فروپاشی شوروی و استقلال کشورهای قفقاز بسیاری از نگرش‌های ایده‌نالیستی و بلندپروازانه نخبگان سیاسی - فرهنگی کشورهای واقع در پیرامون منطقه قفقاز نسبت به جوامع حوزه قفقاز تعدیل گشته و این کشورها نگرش واقع بینانه‌تری از توانایی‌های خود بر اساس واقعیت‌های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک به دست آورده‌اند.

در ارتباط با ایران بر خلاف برخی پنداشت‌ها که مدام از فرصت‌سوزی سیاست خارجی جمهوری اسلامی در منطقه قفقاز سخن می‌گویند، دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران از تمامی ظرفیت‌های موجود سیاسی، فرهنگی، اقتصادی برای تحکیم روابط حسنه با کشورهای این منطقه و تأمین منافع ملی استفاده کرده است. با توجه به سطح بالای مناقشات در میان دو دولت قفقاز و دخالت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در حوزه قفقاز جنوبی و اهداف و منافع متعارض آنها، به نظر می‌آید سیاست خارجی جمهوری اسلامی در بیست سال گذشته نسبت به کشورهای این منطقه که بر ایجاد رابطه‌ای متعادل و متوازن با این کشورها بدون برقرار کردن رابطه‌ای استراتژیک با آنها استوار بوده، بیش از پیش اصولی جلوه نماید.

در واقع، حوادث سال‌های اخیر نشان داده که کشورهای اقماری شوروی به دلیل مشکلات ساختاری سیاسی، اقتصادی، فرهنگی به هیچ روی نمی‌توانند برای هیچ کشوری از جمله ایران متحدی قابل اعتماد به حساب آیند. در واقع این کشورها وارث مشکلات عدیده تاریخی و اجتماعی هستند و برای سالیان سال کماکان در مرحله دولت - ملت سازی و بحران‌ها و تنش‌های ناشی از آن به سر خواهند برد. کشورهای حوزه قفقاز جنوبی برای دهه‌های متمادی با مشکلات و دشواری‌های دوران گذار دست و پنجه نرم خواهند کرد و برای دستیابی به ثبات سیاسی و شکوفایی اقتصادی راهی طولانی در پیش دارند.

در مجموع به نظر می‌آید که در منطقه قفقاز جنوبی ثقل چالش‌ها و تهدیدات بر منابع و فرصت‌ها می‌چربد و علی‌رغم برخی تصورات اولیه بعد از استقلال کشورهای این حوزه، از نظر منابع کانی و فسیلی، بازار مصرف و استعداد ورود در اتحادها و ائتلاف‌های بین‌المللی و منطقه‌ای حوزه قفقاز جنوبی از نظر کشوری نظیر ایران یقیناً از جایگاه پیرامونی برخوردار است.

تعارضات پیچیده و بی‌شمار قومی، نژادی، زبانی در منطقه قفقاز، بوروکراسی دست و پاگیر و ضد توسعه باقی مانده از اتحاد شوروی و باز تولید شده در دولت‌های پسا شوروی، نظام‌های سیاسی اقتدارگرا، عموماً فاسد و در عین حال ضعیف در این کشورها و وجود کانون‌های تنش بالفعل مانند اوستیای جنوبی، آبخازیا و ناگورنو قره‌باغ و بالقوه‌ای مانند آجاریا برخورد احتیاط آمیز در روابط با جمهوری‌های این مناطق و در بسیاری از مواقع به قدر ضرور اکتفا کردن را به ضرورتی عینی بدل می‌سازد؛ چراکه ورود غیرحساب شده به معادلات و مناقشات موجود در این منطقه می‌تواند تبعات سیاسی، اقتصادی امنیتی فراوانی برای ایران به همراه داشته باشد بدون اینکه حاوی دستاوردی خاص برای جمهوری اسلامی باشد. این واقعیت بیش از پیش حقانیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی در طول این دوره بیست ساله که می‌توان از آن به «استراتژی مدیریت بحران» تعبیر نمود را به اثبات می‌رساند.

منابع و مأخذ

۱. افشردی، محمد حسین، ۱۳۸۱، ژئوپلتیک قفقاز و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، سپاه پاسداران، دانشکده فرماندهی و ستاد دوره عالی جنگ.
۲. امیر احمدیان، بهرام، ۱۳۸۴، روابط ایران و جمهوری آذربایجان نگاه آذری‌ها به ایران، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳. _____، ۱۳۸۴، «گسترش اندیشه‌های پان ترکیسم از سوی جمهوری آذربایجان و تهدیدات امنیت ملی ایران» در امنیت بین‌الملل: فرصت‌ها، تهدیدها و چالش‌های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ابرار معاصر.
۴. امیری، مهدی، ۱۳۸۵، «ارزیابی روابط ایران و جمهوری آذربایجان در قرن بیستم»، مجله مجلس و پژوهش، سال ۱۳ شماره ۵۳.
۵. پیترز، گای، ۱۳۸۶، نظریه نهادگرایی در علم سیاست، ترجمه دکتر فرشاد و فریبا مؤمنی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ، مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.
۶. چابکی، ام‌البنین، ۱۳۸۸، «چالش‌های روابط ایران و جمهوری آذربایجان»، مجله مطالعات اوراسیای مرکزی، سال دوم، شماره ۴، تابستان و پاییز.
۷. خلیجی، محسن و ابراهیم مجیدی، ۱۳۸۸، «رشد هویت اسلامی - شیعی در جمهوری آذربایجان»، فصلنامه شیعه‌شناسی، سال هفتم، شماره ۲۶، تابستان.

۸. سلیمانف، الین، ۱۳۸۸، «رویکرد رسمی و عرفی به اسلام در جمهوری آذربایجان»، ترجمه بهرام دردی‌گری، دو ماهنامه تحولات ایران و اوراسیا «ایراس»، شماره ۲۷، بهمن و اسفند.
۹. صیدی، مظفر، ۱۳۸۸، «عوامل ژئوپلیتیک جمهوری آذربایجان و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۵، بهار.
۱۰. کوزه‌گر کالجی، ولی‌الله، ۱۳۸۸، «پیامدهای بحران گرجستان بر نظام بین‌الملل»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۵، بهار.
۱۱. متوسلی، محمود و محمدعلی حسینی‌زاده و علی نیکونستی، ۱۳۸۸، «نهادگرایی و تأثیر نظریه سرل در مورد نهادها»، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی، سال نهم، شماره ۴، زمستان.
۱۲. مجتهدزاده، پیروز و رضا حسین‌پور پویان و یدالله کریمی‌پور، ۱۳۸۷، «تحلیل و بررسی همپوشی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در تعامل با جمهوری آذربایجان با واقعیت‌های ژئوپلیتیک»، فصلنامه مدرس علوم انسانی، تابستان ۸۷.
۱۳. مرادی، منوچهر، ۱۳۸۵، «چشم‌انداز همکاری ایران و اتحادیه اروپا در تأمین ثبات و امنیت در قفقاز جنوبی»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۵۴، تابستان.
۱۴. نصوحیان، محمد مهدی، ۱۳۸۷، «سیاست خارجه ایالات متحده آمریکا در قفقاز پس از جنگ سرد»، فصلنامه ره‌آورد سیاسی، شماره ۲۰، تابستان.
۱۵. واحدی، الیاس، ۱۳۸۲، برآورد استراتژیک آذربایجان، جلد اول، (سرزمینی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی)، مؤسسه ابرار معاصر تهران.